

# دکتر حسین فاطمی

## و دستور تشکیل کمیسیون تصفیه کارمندان وزارت امور خارجه

کج مجید مهران - دبیر شورای خلیج فارس در دولت مهندس مهدی بازرگان

□ شادروان دکتر مصدق، پس از آن که تصمیم به عزل حسین نواب، وزیر امور خارجه، گرفت، مرحوم دکتر حسین فاطمی، معاون نخست‌وزیر و سخن‌گوی دولت را، به سمت وزیر امور خارجه منصوب کرد که در جامعه‌ی آن روز ایران غیرمترقبه بود. در آن موقع نگارنده‌ی سطور در وزارت امور خارجه شاغل بودم. وقتی که شنیدم دکتر فاطمی وزیر خارجه شده است، مانند بقیه‌ی همکاران خیلی تعجب کردم، زیرا تا آن تاریخ وزرای امور خارجه معمولاً از خاندان اشراف بودند، نظیر مشیرالدوله، علاءالسلطنه، حکیم‌الملک و ذکاءالملک فروغی و امثالهم و نسل بعد از قبیل سید باقر کاظمی «مهدب‌الدوله»، علی سهیلی، محمدساعد مراغه‌ای و نصرالله انتظام، این مقام را احراز می‌کردند که قبلاً سالیان متمادی در صحنه‌ی سیاست سفیر یا وزیر شده بودند و سوابق طولانی در خدمات دولتی داشتند، ولی دکتر حسین فاطمی جز سابقه‌ی روزنامه‌نگاری هیچ‌گونه سوابق اداری نداشت.

وقتی که اطلاع دادند برای معارفه با وزیر جدید به طبقه‌ی سوم کاخ وزارت خانه برویم، پس از ورود به تالار مشاهده کردم کارمندان ادارات و رؤسای وزارت خارجه تا مدیران کل و معاونین سیاسی و اداری در یکی از سالن‌های پذیرایی ایستاده‌اند و دکتر فاطمی نزدیک در ورودی در حالی که بر عصای خود تکیه داده بود، ایستاده، همه را پذیرفته بود. (فاطمی چند ماه قبل از آن موقع، در سالگرد درگذشت محمد مسعود، مدیر روزنامه‌ی **مرد امروز** که از دوستان نزدیک وی بود، وقتی در سر خاک او در گورستان ظهیرالدوله سخنرانی می‌کرد، توسط عبد خدایی، کودک خردسال، هدف گلوله قرار گرفت. اما ضربه کاری نبود و پس از عمل جراحی توسط پروفیسور یحیی عدل از مرگ حتمی نجات یافت و هر سال برای معاینات پزشکی به اروپا می‌رفت و از آن تاریخ عصا به دست می‌گرفت و بالاخره تا پایان عمر سلامت کامل به‌دست نیاورد.)

خوب به‌خاطر دارم که دکتر فاطمی سخنان خود را با این جملات و قریب به این مضمون آغاز کرد: «من امروز شما کارمندان وزارت خارجه را خواستم در این تالار جمع شوید تا چند نکته را تذکر دهم. از این تاریخ که من مسؤولیت وزارت خارجه را عهده‌دار شده‌ام، این پیش‌خدمت و آن آقای نبیل، معاون وزیر خارجه، برای من مساوی هستید. چنانچه خدمت کنید و در وظایف محوله کوشا باشید، مورد تشویق و حمایت قرار می‌گیرید، و اگر در انجام مسؤولیت‌هایی که بر عهده دارید، اهمال نمایید، شدیداً مواخذه می‌شوید. با مبارزه‌ی بزرگی که با دولت استعماری انگلستان پس از ملی‌کردن صنعت نفت ایران پیش گرفته‌ایم، با کسی شوخی نداریم و از کلیه‌ی شما می‌خواهم که با دلگرمی مشغول انجام وظایف محوله شوید و از قبول مسؤولیت شانه خالی نکنید.»

پس از سخنان وزیر، معمولاً معاون او بایستی چند کلمه‌ی صحبت کند، ولی نبیل آن قدر ناراحت و آشفته بود و انتصاب وزیر جدید او را چنان غافلگیر کرده بود که ترجیح داد سکوت کند و بعد از مدت کوتاهی عبدالحسین مفتاح جای او را گرفت.

از زنده‌یاد عبدالله انتظام شنیدم: پس از خاتمه‌ی مأموریت اشتوتگارت، به ایران مراجعت کرد و بنا به خواهش دکتر غلامحسین مصدق به ملاقات پدرش رفت. دکتر مصدق به انتظام پیشنهاد سفارت ایران در دهلی نو را می‌کند، ولی او به عذر این که تازه از مأموریت برگشته است و لاقلاً دو سال طبق اساس‌نامه وزارت خارجه باید در مرکز خدمت کند، از قبول آن سمت امتناع می‌کند. بلافاصله مصدق می‌گوید: ان‌شاءالله با استناداری خراسان موافق هستید؟ باز هم انتظام به بهانه‌ی این که تا آن تاریخ در داخل کشور غیر از

وزارت امور خارجه در سازمان دیگری خدمت نکرده است از قبول این سمت نیز پوزش می‌خواهد و گویا از همان تاریخ دکتر مصدق نسبت به عبدالله انتظام و برادرش نصرالله‌خان ظنین شده بود و فکر می‌کرد طرفدار انگلیس‌ها هستند.

انتظام تعریف می‌کرد: پس از این که دکتر فاطمی وزیر خارجه شد، مرا خواست و خیلی احترام گذارد، و گفت حال که سفارت هند و استانداری خراسان را رد کردید، انتظار دارم این خواهش مرا دیگر قبول بفرمایید، و ادامه داد: به‌طوری که می‌دانید اکثر کارمندان وزارت امور خارجه حسن شهرت در میان مردم ندارند، من قصد دارم کمیسیون تصفیه‌ی بی‌ریاست شما ترتیب دهم و پرونده‌ی کلیه‌ی دیپلمات‌های ایرانی را دقیقاً بررسی کنید و بدون رودربایستی، اسامی کسانی را که با مدارک و دلایل لازم اثبات شود که به فساد مالی و عدم رعایت اصول اخلاقی آلوده می‌باشند، یا این که به بی‌سوادی و عدم کفایت شهرت دارند، در فهرستی درج نمایید تا از آقای نخست‌وزیر تأیید احکام برکناری کلیه‌ی آن‌ها را به‌دست آورم و امیدوارم با این عمل حیثیت وزارت امور خارجه را بالا برده باشم.

انتظام گفت با امتناعی که از قبول دو پُست پیشنهادی کرده بودم، دیگر این مرتبه در محظور اخلاقی قرار گرفتم و قبولی خود را ناچار اعلام نمودم.

بعد از چند روز کمیسیون تصفیه‌ی کارمندان وزارت امور خارجه را به ریاست عبدالله انتظام تشکیل دادند. اعضای این کمیسیون آن قدر که به یاد دارم غیر از انتظام، شادروانان محمد گودرزی، محمود میرفخرایی و همایون سمیعی بودند که هر سه نفر به صداقت و پاک‌دامنی و خوش‌نامی و شایستگی شهرت داشتند.

بعدها از همایون سمیعی شنیدم که دکتر فاطمی در جلسه‌ی اول می‌گوید: من از شما انتظار دارم بدون این که مراعات دوستی خود را با همکاران وزارت امور خارجه بکنید، سوابق همگی را بی‌طرفانه و دقیقاً بررسی نمایید و چنانچه مدارک و شواهد و دلایلی به‌دست آوردید که در مأموریت‌های خارج این عده دست‌شان به نادرستی آلوده بوده است یا در رفتار اجتماعی عفت عمومی را رعایت نکرده‌اند و دنبال نوامیس مردم بوده‌اند یا صرف از نظر سوابق خانوادگی از لحاظ تحصیلات بی‌مایه هستند و لیاقت احراز سمت



سفیر یا مقام‌های دیگر را ندارند، بدون ملاحظه، فهرستی از اسامی آنان تهیه کنید تا پس از تأیید جناب آقای نخست‌وزیر، احکام برکناری این عده عناصر فاسد و بدنام را صادر کرده و با تصفیه‌ی وزارت امور خارجه حیثیت آن را افزایش دهیم.

زنده‌یاد عبدالله انتظام در جواب وزیر امور خارجه می‌گوید: من تا مقام سفارت ترقی کرده‌ام، و آخر خط هستم و به رنجش این و آن ترتیب اثر نمی‌دهم و چنان‌چه خانه‌نشین هم شوم، مطلب مهمی نیست، لیکن بقیه‌ی اعضای این کمیسیون هنوز به مقام سفیر یا حتی وزیر مختاری نرسیده‌اند و اول کارشان است، چنان‌چه این لیست تهیه شود، ولی در صدور احکام به دلایل مختلف کوتاهی شود، آن عده از اعضای وزارت امور خارجه که در مظان اتهام هستند، خواه‌ناخواه از این فهرست اطلاع حاصل می‌کنند و اطمینان می‌دهم پس از این که شما بروید، چنان پدیری از این سه نفر در خواهند آورد که دیگر کمر راست نخواهند کرد و عبرتی باشد تا دیگری به فکر تصفیه نیافتد.

دکتر فاطمی پاسخ می‌دهد: من به شما اطمینان می‌دهم تا روزی که در این سمت باقی هستم، از همه‌ی شما پشتیبانی خواهم کرد و در صدور احکام برکناری فاسدان تعلل نخواهد شد و در این مدت فقط دکتر کاویانی و رحمت مصطفوی را به وزارت‌خانه آورده‌ام که افراد لایقی هستند، مع‌ذکب اگر پس از رسیدگی به این نتیجه رسیدید که

طبق مدارک مستند به این دو نفر هم ایراداتی وارد است و یا شایستگی ندارند، اولین ابلاغ را برای اخراج این دو نفر که از دوستان من می‌باشند، صادر خواهم کرد تا بدانید غرضی ندارم. بنابراین حتماً رعایت دوستی را هم کنار بگذارید و آن‌چه عدالت اقتضا می‌کند، بدون توجه به شکایت این و آن رأی خود را بدهید. قابل توجه است تا قبل از دکتر فاطمی، هیچ‌یک از وزرای امور خارجه به فکر تصفیه‌ی کارمندان، به ملاحظاتی، نیفتاده بود.

این کمیسیون چند ماه با جدیت مشغول کار شد و از بین حدود ششصد نفر دیپلمات‌های ایرانی، فهرستی از ۸۵ نفر کارمندان فاسد که در مأموریت‌های خارج دست به هر گونه اعمال خلافی زده بودند، آماده شد و دکتر فاطمی کمی قبل از کودتای ۲۸ مرداد برای تأیید دکتر مصدق فهرست مذکور را می‌برد تا احکام برکناری را بلافاصله صادر نماید. ولی با کمال تعجب می‌بیند نخست‌وزیر می‌گوید: فعلاً دست نگاه دارید، همان تصفیه‌یی که در وزارت دفاع کردیم و عده‌ی زیادی از امرای ارتش را برکنار کردیم و اکنون روز و شب علیه من و برای سقوط هیأت دولت فعالیت دارند، برای من کافی است و فعلاً مقتضی نمی‌دانم به جمع ناراضی‌ها، اعضای وزارت خارجه را هم علاوه کنم.

این تذکر را واجب می‌دانم که به‌زعم عده‌یی، دکتر مصدق تحت نفوذ دکتر فاطمی بوده است، شواهدی دارم که به‌هیچ‌وجه این شایعه صحت ندارد. هرچند مصدق همواره از دکتر فاطمی ذکر خیر می‌کرد و پس از شهادت او کتباً اعتراف کرده است فکر ملی کردن صنعت نفت ایران از ابتکارات شهید دکتر حسین فاطمی است و تصریح نموده است در تمام مدت همکاری از او ترک اولایی ندیده است، اما در اداره‌ی رمز وزارت امور خارجه چند نمونه به چشم خود دیدم که دکتر مصدق برخلاف نظر وزیر خارجه عمل کرده است. از جمله، برخلاف نظر صریح دکتر فاطمی، یکی از رجال معروف را به سمت سفیر ایران در پاریس منصوب کرد و در غیاب وزیر تأکید کرد زودتر به محل مأموریت عزیمت کند، و یا در ۲۸ مرداد با اصرار فراوان فاطمی، دکتر مصدق حاضر نشد اسلحه در اختیار حزب توده بگذارد تا کودتای آمریکا را خنثی سازد. او نخست‌وزیری بود که مانند کوه در برابر دشمنان استوار بود و به‌هیچ‌وجه از جانب احدی اغوا نمی‌شد و کم‌تر دست از عقیده‌ی خود برمی‌داشت.

در پایان این مقاله، در این روزها که نزدیک سالگرد شهادت دکتر حسین فاطمی است و برخلاف اصول انسانی یک بیماری را که بر روی برانکار خوابیده بود، اعدام کردند، سؤالی که سال‌هاست در ذهنم باقی است و هنوز جوابی پیدا نکرده‌ام، بهتر می‌دانم مطرح سازم:

خوب به‌خاطر دارم که محمدرضا شاه حتا دشمنان خود و کسانی را که طرح ترور او را در کاخ مرمر ریختند، عفو کرد و افرادی از قبیل پرویز نیک‌خواه را نه‌تنها بخشید، بلکه سمت مدیر کلی در صدا و سیما گرفتند و یا توده‌یی‌های معروف پُست‌های حساس را در وزارت دربار حائز شدند و یا به مقام ستاوری رسیدند، پس چه‌گونه شد بابت چند سرمقاله به‌قلم فاطمی در روزنامه‌های **باختر امروز** و یا نطق تندیی که مشارالیه در میدان بهارستان در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ پس از اهانتی که شب قبل توسط کودتاچیان به او و همسرش کرده بودند و در حال عصبانیت علیه مقام سلطنت ایراد کرد، محکوم به اعدام شد و وساطت رجال کشور را که مجازات او را تخفیف دهد، نپذیرفت.

سؤال بنده این است که علت این پافشاری چه بود؟ و فکر نمی‌کنم سماجت تیمسار حسین آزموده، دادستان خون‌آشام دادرسی ارتش، برای اجرای حکم اعدام چندان مؤثر بوده است. حدس می‌زنم حسین فاطمی در مبارزه با استعمار به منافع بعضی از دول بزرگ لطماتی وارد کرده بود که فقط با ریختن خون او جبران می‌شد. نمی‌دانم شاید دلایل دیگری پشت پرده باشد که من بازنشسته و دور از گود سیاست از آن بی‌اطلاعم و باید گفت الله اعلم بالحقیق الامور. ■